



Investigating the Impact of Transcendent Philosophy and Mullā Ṣadrā's Thoughts on Jurisprudence (tafaqquh)

Dr. Seyyed Mohammad Hossein Mirdamadi (corresponding author)

PhD of Islamic philosophy, graduated from University of Isfahan

Email: Smhm751@yahoo.com

Dr. Seyyed Mahdi Emami Jome

Associate professor, University of Isfahan

Abstract

Theoretical wisdom and practical wisdom are like two wings for the development of the Islamic society. Today, practical wisdom is mostly manifested in jurisprudence. The duty of jurisprudence in the current approach is to infer religious injunctions from Islamic sources. In this article, the impact of Ṣadrā's transcendent philosophy on jurisprudence and the role of jurisprudence on the system of transcendent wisdom have been investigated. The main problem of this article is why there are some shortcomings in the popular jurisprudence, and in this regard, we have come to the conclusion that jurisprudence should not be separated from ontology. Theology should be the focus of jurisprudence, not a marginal and unimportant issue. In this regard, the main goal of the article is to show the impact of ontology (of transcendent philosophy) on jurisprudence. As a result, while explaining what the science of jurisprudence is, we will explain the source of reason and the implications of the centrality of reason as a common source of jurisprudence and philosophy and its definition in terms of jurisprudence and philosophy. The intended jurisprudence of transcendent philosophy has an existential goal in the individual and social sphere and emphasizes insight in religion and awe. In the transcendent system, jurisprudence is a subset of theology, and its definition and rulings are examined in this regard. In Ṣadrā's system, jurisprudence, mysticism and



philosophy are not separate from each other and all are layers and levels of religion. This can lead to the correct explanation of the scope of jurisprudence. Civilization-building and anti-tyranny jurisprudence is one of the characteristics of Şadrian jurisprudence. On the other hand, jurisprudence is also considered as a subset of individual and social practical wisdom, and Mullā Şadrā's explanation of practical wisdom is very effective in directing his jurisprudence. This approach accelerates the scientific development of the Islamic society and prevents some damages; as in the jurisprudence style of the contemporary Şadrian jurist - Imam Khomeini - this influence caused the growth of the Muslim community. At the end of this article, these effects have been shown more vividly in the form of Motahari's jurisprudential approach.

Keywords: jurisprudence, theology, Mullā Şadrā, transcendent system of thought.





| | |
|---|--|
| سال ۵۵ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۱ - پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۲۴۵ - ۲۲۳ | HomePage: https://jphilosophy.um.ac.ir/ |
| شاپا چاپی ۲۰۰۸-۹۱۱۲ | شاپا الکترونیکی ۴۱۷۱-۲۵۳۸ |
| تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۱ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۰ |
| نوع مقاله: پژوهشی | DOI: https://doi.org/10.22067/epk.2023.71809.1054 |

بررسی تأثیر حکمت متعالیه و اندیشه های ملاصدرا بر تفقه در دین

سید محمد حسین میردامادی

دانش اموخته خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم و دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه اصفهان

Smhm751@yahoo.com

دکتر مهدی امامی جمعه

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان

m.emami@ltr.ui.ac.ir

چکیده

حکمت نظری و حکمت عملی نقش دو بال در تعالی جامعه اسلامی را دارد. امروزه حکمت عملی بیشتر در علم فقه نمود دارد. وظیفه فقه در رویکرد کنونی استنباط احکام فرعی از منابع اسلامی است. در این مقاله به بررسی تأثیر حکمت متعالیه صدرایی بر تفقه در دین و نقش فقه در نظام حکمت متعالیه پرداخته شده است. مساله اصلی این مقاله چرایی برخی آسیب های موجود فقه رایج است و در این راستا به این نتیجه رسیده ایم که فقه را نباید گسسته از وجودشناسی دنبال کرد. الهیات باید محور کار فقه باشد و دید حاشیه ای و تشریفاتی به آن آسیب زاست. در این راستا هدف اصلی مقاله نشان دادن تأثیر وجود شناسی (در قالب حکمت متعالیه) بر فقاقت است در این راستا ضمن تبیین چرایی علم فقه به تبیین منبع عقل و الزامات محوریت عقل به عنوان منبع مشترک فقه و فلسفه و تعریف آن از نظر فقه و فلسفه پرداخته شده است. فقه مد نظر حکمت متعالیه غایتی وجودی در عرصه فردی و اجتماعی داشته و بر بصیرت در دین و خشیت تأکید می ورزد. در نظام حکمت متعالیه، فقه زیرمجموعه الهیات بوده و در این راستا تعریف و احکام آن بررسی می گردد. در سیستم صدرایی، فقه و عرفان و حکمت جدای از هم نیست و همه، لایه ها و مراتب دین است که این اصل بر تبیین صحیح قلمرو و حدود و ثغور فقه تأثیرگذار است. فقه تمدن ساز و ظلمستیز از شاخصه های تفقه صدرایی است. از طرف دیگر فقه به عنوان زیرمجموعه حکمت عملی فردی و اجتماعی نیز محسوب شده و تبیین ملاصدرا از حکمت عملی در جهت دهی فقهی او بسیار مؤثر است. این رویکرد سیر معرفتی جامعه اسلامی را تسریع کرده و از برخی آسیب ها جلوگیری می کند. چنان که در سیره فقیه صدرایی معاصر - امام خمینی (ره) - این تأثیر باعث رشد جامعه مسلمانان شد. در انتهای این مقاله این تأثیرات در قالب رویکرد فقهی شهید مطهری به صورت محسوس تری آمده است.

کلید واژه: تفقه، الهیات، ملاصدرا، نظام حکمت متعالیه.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- طرح مسأله

علم فقه از گسترده ترین علوم اسلامی است و تاریخش از همه علوم دیگر اسلامی قدیمی تر است. برخی از فقهاء اسلام از نوابع دنیا به شمار می روند. مسائل فقه شامل مسائل فراوانی است که همه شؤون زندگی بشر را در بر می گیرد. مسائلی که در جهان امروز تحت عنوان حقوق با انواع مختلفش مطرح می شود مثل حقوق اساسی، حقوق مدنی، حقوق خانواده، حقوق جزایی، حقوق اداری و حقوق سیاسی و ... در ابواب مختلف فقه با نامهای دیگر پراکنده است به همین دلیل فقه، بالقوه مشتمل بر رشته های گوناگون است (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۸۶)؛ بنابر این رویکرد کلان در فقه در تمدن اسلامی تأثیر قابل توجهی دارد.

فقیه در اصطلاح، صفت مشبیه و یا صبیغه مبالغه از ماده فقه است، مفهوم فقه و تفقه در قرآن کریم و احادیث، زیاد به کار برده شده است و مفهوم این کلمه همه جا همراه با تعمیق و فهم عمیق است. اطلاق کلمه فقه به طور مسلم از زمان تابعین (شاگردان صحابه که پیامبر را درک نکرده بودند) بوده است و ائمه اطهار مکرر این کلمه را به کار برده اند. در اصطلاح قرآن و سنت، فقه، علم وسیع و عمیق به معارف و دستوره های اسلامی است و اختصاص به قسمت خاصی ندارد ولی تدریجاً در اصطلاح علما این کلمه به فقه الاحکام اختصاص یافت (همان: ۲۸۷ و ۲۸۸).

علم فقه یعنی فقه مدون که در آن کتاب، تدوین و تألیف شده است و آن کتب هم اکنون نیز موجود است سابقه هزار و صد ساله دارد. اگرچه علوم دیگر مانند فلسفه، منطق، ریاضیات و طب سابقه بیشتری دارند ولی حیات متسلسل و متداومی که بدون وقفه و لاینقطع، رابطه استاد و شاگردی در آن محفوظ باشد در فقه جهان اسلام ظاهرتر است.

تفقه در دین به منزله روح و اساس تعالیم اسلام در طول زمان است که هدف اساسی نهادهای متکفل امر دین است. امروز این تفقه بیشتر بر استنباط احکام فرعی از منابع اسلامی متمرکز است و در حقیقت کشف دستورات فقهی دین اسلام که بخشی از حکمت عملی است، غایت تفقه محسوب می شود. این رویکرد در عین این که باعث پرورش عالمانی خود ساخته و متعبد در جامعه شده و مورد اقبال عموم متدینین نیز واقع شده، اما در مواردی آسیب هایی نیز داشته است. این آسیب ها در رویکرد مقاله حاضر قابل پیش گیری یا کمتر شدن است. گاهی افرادی بدون داشتن حد مطلوب حکمت نظری و بصیرت دینی خود را متعبد به دین پنداشته اند که در لسان روایات از آن ها به « جاهلان متنسک » نام برده اند. این افراد در تشخیص اولویت ها دچار اشتباه می شدند. مسأله اساسی ما در این مقاله بررسی تأثیر حکمت متعالیه صدرایی بر تفقه در دین در جهت رفع آسیب های مذکور است. در حکمت متعالیه صدرایی جایگاه و

اولویت حکمت عملی زیرمجموعه حکمت نظری دانسته شده و این رویکرد در پرورش فقیهانی که در رشد جامعه تأثیر بیشتری داشته اند خود را نشان داده است.

ما در این مقاله ضمن تلاش در تبیین مسأله یاد شده در محدوده موضوع مقاله هستیم. البته پاسخ به آسیب شناسی مسأله مقاله در دامنه محدود سیر فکری تکون و تطور حکمت متعالیه صدرایی پی گیری شده است و لذا پاسخی همه جانبه نیست بلکه یک آسیب شناسی نظری محدود از منظر فلسفه اسلامی محسوب می شود.

گامهایی که برای رسیدن به پاسخ مسأله در مقاله در نظر گرفته شده عبارتند از رویکرد وضع موجود، رویکرد مطلوب حکمت متعالیه، تحلیل چرایی رویکرد مطلوب حکمت متعالیه در قالب غایت فقه و فرایند تکوین فقه فردی و اجتماعی در حکمت متعالیه و توجه به بایسته های روشی تفقه در دین در اندیشه صدرایی و نشان دادن تأثیرات مذکور در قالب افکار فقیه صدرایی معاصر (شهیداستاد مطهری (ره))

۲-۱ - تقلیل رویکرد تفقه از مجرای جامع قرآن و سنت به رویکرد تأسیسی اصطلاحی

در بین نام آوران فقیهان یکی از فقهایی که فیلسوف هم بوده، شیخ بهائی است که یک دوره احکام فقه غیراستدلالی به صورت رساله عملیه به نام جامع عباسی نوشته است (مطهری، ۱۳۷۲: ۳۰۵). شیخ بهایی که در قرن دهم و یازدهم می زیسته (۹۵۳ - ۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱). از تأثیرگذاران نظام حکمت متعالیه بوده است؛ زیرا از استادان تأثیرگذار ملاصدرا است.

جامع عباسی شیخ بهائی در فقه مشتمل بر بیست باب از احکام ضروری اسلام و احکام موردنیاز مشرعه از جمله زیارات و نمازها می باشد (ر.ک: جامع عباسی، شیخ بهایی). دیدگاه و منظر شیخ بهائی به فقه جالب توجه است و اگر این دیدگاه که به وسیله ملاصدرا پی گیری شد در حوزه های علمیه و مدارس دینی، جا می افتاد و تثبیت می شد، دیدگاهی جامع به فقه بود و آثار عمیق تری به جا می گذاشت. شیخ بهائی در اولین حدیث در اربعین به مناسبت بحث تفقه در دین به این مسأله می پردازد که فقه چیست و فقیه کیست. او می نویسد فقه در آیه «نفر» و اغلب احادیث نه به معنای «فهم» است و نه مراد از آن «علم» به احکام شرعیه عملیه از روی دلیل های تفصیلی است. زیرا فقه به این معنا از معانی مستحدثه و جدید است بلکه منظور از فقه و تفقه در دین، بصیرت در دین است. آنگاه این روایت را از حضرت پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلم می آورد که بنده هرگز به مقام شامخ فقه نمی رسد مگر آنکه رضایت خدا را بر رضایت مردم ترجیح دهد و برای قرآن و معناشناسی آن وجوه کثیری قائل باشد و دشمن نفس خود باشد. این حدیث سه امر ضروری را در فقه متذکر می شود: ۱ - خداشناسی، مردم شناسی و ترجیح رضای خدا بر مردم و پر واضح است که معرفت الله و معرفت الخلق و تشخیص رضای آنها نیاز به درک عمیق معارف

الهی و محقق شده به آن دارد و از عهده احادیث فقهی مصطلح به تنهایی خارج است. ۲- وسعت دید بر مبنای آگاهی و علم و این نیز مستلزم آشنایی با علوم زمان و فهم وسیع از کتاب خدا است.

پر واضح است که معرفت الله و معرفت خلق خدا و هدایت امیال مردم به سمت تعالی رویکرد جامعی نسبت به قرآن و سنت دارد که لازمه استنباط این رویکرد ارائه نظامی هدفمند (ناظر به اهداف مذکور) از الهیات و شاخه های آن است. همچنین وسعت دید بر وجوه معنایی قرآن مستلزم آشنایی با علوم گوناگون بشری در سیر تاریخی آن و فهم وسیع از متن کتاب خداست.

۳- دارای قوه دافعه قوی (در حد دشمنی) و نیز قوه عمیق دشمن شناسی باشد یعنی به این نتیجه برسد که نفس اماره و هوای نفس چه در بعد فردی و چه بعد اجتماعی دشمن انسان است و باید با او دشمنی کرد و دشمنی را اظهار و هویدا نمود و این نیز مستلزم شجاعت، تدبیر، سیاست و شناخت و بصیرت است.

شیخ بهائی سپس به فلسفه واقعی فقه و تفقه در دین و معناشناسی آن، براساس نقل قولی از برخی اعلام (بنا به تعبیر خود او) می پردازد:

«نام فقه در عصر نخستین عباسی به علم آخرت و شناخت دقایق آفات نفس و موانع اعمال و قدرت احاطه و پستی دنیا و شدت علاقه و آگاهی به نعمت های آخرت و استیلای خوف بر قلب اطلاق می گردید و بر این امر مضمون آیه شریفه «نفر» دلالت می کند. آنجایی که هدف و مقصود از تفقه را انذار و ترساندن قرارداد است و پیداست این فایده و هدف بر این معارف کنونی فقه، مستقیم مترتب نیست، چون پیداست که شناخت فروع طلاق، مساقات، بیع سلم و سلف و امثال این ها نمی تواند خوف و خشیت و ترس در دل ایجاد نماید و در مضمون حدیثی که می فرماید: «علما وارثان انبیاء هستند» شناخت این معانی نمی تواند میراث انبیاء تلقی گردد در حالی که خداوند متعال می فرماید: «تنها بندگان دانشمند خدا از خداوند خشیت و خوف دارند» در این آیه شریفه خداوند متعال، علم و آگاهی را عامل خشیت و خوف قرار داده است چون حکم را تعلیق بر وصف علم نموده است، پس هر آنچه از تصورات و تصدیقات که موجب خشیت و خوف نگردد، در دل باشد، هر چند در کمال دقت و پیچیدگی هم باشد، به مقتضای آیه کریمه، هیچ کدام از آنها نمی توانند «علم» به معنای واقعی «علم» باشند، بلکه جهل بهتر از آن است.» (عاملی، ۱۳۸۷: ۷۱ و ۷۲).

دیدگاه شیخ بهائی در مورد فقه را می توان در آثار منظوم وی نیز ملاحظه کرد:

... چند زین فقه و کلام بی اصول مغز را خالی کنی ای بوالفضول

... علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

(عاملی، ۱۳۸۷: ۱۰۹-۱۱۱)

شیخ بهائی بیست و نه جلد کتاب در فقه و ۵ جلد کتاب در اصول تالیف کرده است (عاملی، ۱۳۸۷:

۴۴). لذا مقصود او از مذمت علم فقه و اصول و علوم رسمی، آن است که به اینها اکتفا شود و این علوم طریقی به قرب به حق تعالی نباشند. چنانکه خود می‌گوید:

درس اگر قربت نباشد زان غرض لیس درساً انه بشس المرض

شیخ بهائی در فصل اول مثنوی نان و پنیر می‌گوید: هر کسی تفقه بدون تصوف داشت نابود است و هر کس تصوف بدون تفقه داشت کافر است و هر کسی این دورا با هم جمع کند به حقیقت رسیده است (همان: ۱۴۸). وی در جای دیگر فقه را این‌گونه توصیف می‌کند:

فقه چبود؟ آنچه محتاجی به آن هر صباح و شام بل آنآ فان

فقه چبود؟ زادراه سالکین آنکه شد بی زاد، گشت از هالکین

در اینجا، شیخ فقه را به عنوان طریق و پلی برای سلوک ستوده است اما چنانکه این پل محل وقوف و بازار فروش شود چنانکه گذشت، شیخ از آن به تلبیس ابلیس یاد می‌کند. در حقیقت در منظومه فکری شیخ همه علوم مقدمه‌ای برای انس جان با خداوند باید باشد:

بادف و نی، دوش آن مرد عرب وه چه خوش می‌گفت از روی طرب

أیها القوم الذی فی المدرسه کلّ ما حصّلتموها وسوسه

فکرکم ان کان فی غیر الحیب ما لکم فی التّشاه الأخری نصیب

فاغسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد کلّ علم لیس ینجی فی المعاد

ساقیا یک جرعه از روی کرم بر بهائی ریز، از جام قدم

تا کند شقّ پرده پندار را هم به چشم یار بیند یار را

(ترجمه خاتون آبادی: ۴۶ و ۴۷ به نقل از امامی جمعه، ۱۳۹۱)

این معنای جامع فقه در مکتب شیخ است که ملاصدرا نیز در حکمت متعالیه - چنان که خواهد آمد -

از آن تأثیر پذیرفته است. از دیگر فلاسفه فقیه می توان محقق سبزواری را نام برد که در مکتب فقهی - فلسفی اصفهان پرورش یافته و جامع معقول و منقول بوده است (وفات، ۱۰۹). از فقهای دیگر جامع معقول و منقول آقا حسین خوانساری (۱۰۹۸) و آقا جمال خوانساری را می توان نام برد. با نگاهی به قاطبه کسانی که جامع معقول و منقول بوده اند از ابن سینا گرفته تا فارابی و میرداماد و ملاصدرا و تا شاخصه های آنها در عصر معاصر مثل امام خمینی، علامه طباطبایی و مرحوم مطهری، می توان پی برد که دامنه افاده تاریخی آنها و نیز رویکرد فقهی کلان آن ها، بسی گسترده تر از آنهاست که فقط وجه همت خود را به فقه مصطلح گذرانده اند هر چند در عصر خود در توده مردم متشرع دارای نفوذ و شهرت بیشتری بوده اند.

۱- ۲- ۱- الزامات عقل؛ مصالح و مفاسد واقعی و قاعده ملازمه، رویکردهای کلان فقه در

حکمت متعالیه

در مورد منابع فقه، مقدس اردبیلی (قرن ۱۰) و فاضل مقداد (قرن ۸ و ۹) آیات الاحکام را حجت می دانسته اند (ربانی، ۱۳۸۶: ۳۹؛ گرجی، ۱۳۸۰: ۱۲۳ و علی دوست، ۱۳۸۰، ج ۲: ۷۸). اما اخباریین حق رجوع به قرآن، اجماع و عقل را ممنوع اعلام می کردند به طوری که مرحوم امین استرآبادی مردم را به طور مستقیم به روایات ارجاع می داده است (گرجی، ۱۳۸۰: ۹۲).

اما به جز رویکرد اخباری گری، از منابع فقه، حکم قطعی عقل است و اصولاً اجتهاد به معنی تفریع و رد فروع بر اصول و تطبیق اصول بر فروع عملی عقلانی است. از سوی دیگر احکام شرعی تابع مفاسد و مصالح واقعی است و آن حکمت ها به نحوی است که اگر عقل انسان به آنها آگاه گردد همان حکم را می کند که شرع کرده است. در اینجا نیز عقل کارساز است تا اولاً مفاسد و مصالح واقعی را تشخیص دهد و ثانیاً مفاهیم دینی را عمیقتر بشناسد. به عنوان مثال عذاب در حکمت وجودشناسی امری اعم از عذاب اخروی مصطلح و معروف است در حالیکه بدون باور به این حکمت معنای خاصی از عقاب و عذاب به دست می آید که آن معنا مد نظر شارع نیست. در نظام حکمی، عقاب خود عمل است، اما اگر به نقل کفایت کنیم چه بسا همان عقاب فهم توده مردم به ذهن می رسد که مثلاً در آخرت خداوند، افراد را به خاطر کارهایی که قبلاً انجام داده اند سرزنش و عذاب می کند.

در فقه قاعده ملازمه مطرح است که «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل» بنابراین تقویت وجوه تجرّدی و عقلی چه در بعد ذهنی آن با انتزاعیات مفاهیم فلسفی و چه در بعد وجودی آن در حکمت متعالیه، می تواند به تنقیح بهتر مسائل شرعی که جز عقل منبعی ندارد یا عقل می تواند بهتر عمق آن را بفهمد، بینجامد. برخی از مباحث اصول فقه برای ورزیدگی فکری و تمرین دقت ذهن و نیز رسیدن به طریق صحیح استدلال در ردیف منطوق و فلسفه است و قاعدتاً چنان که این

مباحث با دید هدف گفته شده از فقه و رویکرد الهیات مذکور مورد بازبینی قرار گیرد، بهتر می توان ابعاد مختلف آن را در جهت استنباط حکم شرعی استخراج نمود و یا مباحث زائد آن را به مقتضای حکمت و عقل کنار گذاشته و مباحث مورد نیاز و مغفول را اضافه نمود.

۲-۲-۱- تعریف عقل در علوم اسلامی

در دانش کلام گزاره‌های ضروری (علوم ضروری) که مورد پذیرش همه خردمندان یا اکثریت است، عقل نامیده می‌شود. در دانش‌های مرتبط با اخلاق، بخش خاصی از نفس انسانی را که خاستگاه انشعاب برخی افعال ارادی و پرهیز از برخی دیگر است، عقل می‌خوانند (ملاصدرا، ۱۳۹۰: ۱۹). در علم منطق قوه‌ای که مدرکات حسی و وهمی - خیالی را غربالگری می‌کند و صحیحشان را از فاسدشان تفکیک می‌کند، به انتزاع کلیات می‌پردازد و حرکت از معلوم به سوی مجهول را رقم می‌زند عقل نامیده شده است (مظفر، ۱۳۸۰: ۱۴). فیلسوفان نیز گاه صورت علمیه ای را که برای مابقی حاصل می‌شود عقل می‌نامند (طباطبائی، ۱۳۸۸: ۲۱۴). گاه قوه‌ای را که انسان به وسیله آن از آنچه شایسته دانستن و عمل کردن است آگاه می‌شود، عقل می‌نامند (رازی، ۱۳۸۰، ج ۲: ۵۳) و گاه وجودهای مجردی را که هر کدام تربیت نوعی از انواع را بر عهده دارند عقل نامیده‌اند (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۲: ۵۳). از آیات و روایات نیز چنین بر می‌آید که در درون انسان گوهری وجود دارد که خیر و شر و حسن و قبح افعال را در می‌یابد و آن گوهر نفسانی عقل است. در فقه تعریف عقل به طور روشن نیامده تنها سخنی از شهیدصدر در دست است که به صورت غیرمستقیم تعریفی از عقل فقهی را ارائه می‌دهد. وی می‌گوید: مراد از حکم عقلی، حکم قوه عاقله به معنای فلسفی اش نیست، بلکه مراد حکمی است که عقل به طور جزم و یقین بدون استناد به قرآن و سنت صادر می‌کند (شاهرودی، ۱۴۳۱، ج ۴: ۱۱۹).

اگرچه تعاریف اصطلاحی عقل در علوم مختلف متفاوت شده است، اما به نظر همه این تعاریف به یک منشأ بر می‌گردد. عقل چه در فلسفه و چه در فقه مرتبه‌ای از نفس است که آن مرتبه، دعوت به منع از افعال قبیح و مرجوح می‌کند. این مرتبه از نفس نحوه اتحادی با عالم مجردات دارد. بنابراین فلسفه و فقه یک نقطه مشترک مهم به نام عالم تجرید دارند که از آن به عقل تعبیر می‌شود.

با مرور مباحث این بند به این نتیجه می‌رسیم که یکی از مبانی و منابع مهم فقاہت در حکمت متعالیه و فلسفه به بار می‌نشیند؛ چراکه از اهداف حکمت نیز «صیوره النفس عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۱: ۱۸) می‌باشد. فرایند این صیورورت نفسانی با اجرای احکام فقه به ثمر می‌نشیند و خود به فهم بهتر دین (فقه به معنای عام و خاص) کمک می‌کند چنان که در آثار حکما نیز فلسفه و اسرار عبادات فقهی مشاهده می‌شود.

۲- رویکرد تفقه در حکمت متعالیه

هیچ نظام فلسفی را نمی‌شناسیم که به گستردگی نظام حکمت متعالیه، وجودشناسی و قواعد آن را در راستای تحلیل و تغییر متون و نصوص دینی اعم از کتاب آسمانی و سنت روایی به کار گرفته باشد و در حقیقت برای وجودشناسی، تا این حد وسعت و کاربرد هرمنوتیکی قائل شده باشد. از همین روست که ملاصدرا توانسته به عنوان یک فیلسوف و حکیم نزدیک به سه هزار و پانصد صفحه تفسیر قرآن و بیش از هزار و پانصد صفحه شرح اصول کافی داشته باشد (امامی جمعه، ۱۳۹۱: ۱۵۹). ملاصدرا در آسیب شناسی فقه زمانه خود می‌نویسد:

«يقع اسم «الفقيه» على من يتقرب الى الحكام و السلاطين من الظلمه و الاعوان بوسيله الفتاوى الباطله و الاحكام الجائره الموجهه لجرتهم في هدم قوانين الشريعة و جسارتهم في ارتكاب المحرمات و تسليطهم على العجزه و المساكين و التصرف في اموالهم» (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۵۴).

بنابراین او لازمه فقاقت را حریت سیاسی و وارستگی از قدرت زدگی و تهذیب نفس به معنی مؤثر در دنیاگریزی می‌داند. او در رساله سه اصل می‌نویسد:

«آنچه بین شیخ و حکیم و عارف، مشترک است، الهیات است که شامل خداشناسی، معادشناسی، معرفه النفس و شناخت آفات نفس است. از نظر او تفقه در دین در اصل شامل این امور می‌شود و در مرحله دوم شامل استنباط احکام فقهی می‌گردد. تفقه به معنای اول یک واجب عینی است یعنی هر کس به فراخور خود باید از این منظر وارد عالم تدین شود» (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۸۸ و ۸۹).

پس در حقیقت تفقه در دین، به معنای اول که تخصص در الهیات است و زیرساخت حکمت الهی به شمار می‌آید برای شیخ و حکیم و عارف مشترک است؛ بنابر این صدرا الهیات اجتهادی و عمیق را لازمه تفقه در دین و پیش نیاز آن می‌داند.

از نظر ملاصدرا خداشناسی اسلامی و نظام توحید قرآنی، هیچ سر سازگاری در برابر ظلم ندارد و ضایع شدن حق و حقوق مردم را بر نمی‌تابد.

اما ملاصدرا به این حد قناعت نمی‌کند و دفاع از مظلوم و مقابله با زور و شر و جور و مبارزه با جبار و متکبرین را تا مرز قتال و جهاد و براندازی پیش می‌برد. چراکه در الهیات صدرایی، ظلم به مردم در حد کفر است. او بعد از اینکه چهار ویژگی شیخ و حکیم و عارف را در موضع‌گیری‌های اجتماعی بیان می‌کند، بعد از ویژگی چهارم که عبارت بود از «غضباً علی الجبار و المتکبرین» می‌نویسد:

«كما قال الله حکایه عن الموصوفین بها اشداء علی الکفار رحماء بینهم» (فتح / ۲۹) الی غیر ذالک من الصفات و الشرائط التي ذکرها وعدّها افلاطون الالهی فی کتاب فی السیاسه» (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۶۴).

این دید ملاصدرا مربوط به بعد حکمی حکمت متعالیه است که زیرساخت فلسفه مدنی و اجتماعی ملاصدرا را تشکیل می‌دهد:

«فان من أحب شخصاً، أحب داره و عبيده و صنعه و من أحب عالماً، أحب تصنيفه و جميع الخلائق تصنيف الله تعالى، و جميع اجزاء العالم و صور الكائنات من الحيوان و النبات خطوط الهية مرقومه على صفحات المواد و الواح القوابل و الهوليات بالقلم الالهى الذى لا يدرك الابصار ذاته و لا حركته و لا اتصاله بمحل الخط فمن أحب الله ينبغى ان يحب كل الاشياء لأن كل شىء صنعه و معلوله» (همان: ۱۰۸).

این استدلال یک زنجیره فکری و فلسفی است که حلقه اول آن حکمت نظری و حلقه دوم آن حکمت عملی است که رو بنای حکمت نظری محسوب می‌شود و حلقه سوم، فلسفه مدنی و اجتماعی است که بر مبنای آن حکمت عملی بنا شده، و هر سه حلقه علی‌الاتصال، یکی از مهمترین زنجیره‌ها را در شبکه حکمت متعالیه، شکل داده‌اند (امامی جمعه، ۱۳۹۱: ۱۷۲). غایت قصوای حکمت متعالیه، الهیات است و الهیات یعنی حصول معرفت نظری به مبدأ و معاد و سیر وجود، یعنی شناختن آن حقیقتی که منبع و مبدأ و مرجع همه کمالات وجودی است.

اما از نظر ملاصدرا این معرفت نظری و حکمت عقلی، در بعد نظر و معرفت نمی‌ماند و اگر به درستی حاصل گردد به عرصه زندگی کشانده می‌شود و به حکمت عملی می‌انجامد. آن هم آن حکمت عملی که عدالت و قسط، نفی ظلم و جور و شرارت و فساد، مبارزه با زورگویی و تکبر، دفاع از حقوق مردم در برابر دستگاه ظلم، محورهای اساسی آن است.

عرفان ملاصدرا جدای از فقه او نیست و آن نیز عرفان دفاع از حق مردم است و مانع تسلط بیشتر بر قشرهای پایین جامعه و تصرف اموال آن هاست و این عرفان تا مرز شهادت هم پیش می‌رود. فقه ملاصدرا که روحش و فلسفه‌اش در بستر الهیات حکمت متعالیه پروراند شده و به دست آمده، فقه با رویکرد کلان مبارزه با ظلم و فقه دفاع از حق مردم است. این حکمت و عرفان و فقه در چهار قرن بعد از ملاصدرا، شاکله شخصیتی امام خمینی می‌شود که حکمت صدرایی را تجلی حکمت قرآنی دانسته بود و اندیشه انقلاب را در فلسفه مدنی ملاصدرا دریافت کرده بود (همان: ۱۷۳).

عرفان و فقه ملاصدرا در جهت میزان و معیار و تفکیک کشف درست و نادرست، شدیداً عقلانی است. او می‌نویسد اگر کسی مانع شکل‌گیری و رشد صور ادراک خود شود و اگر هر یک از قوای عقلیه، وهمیه و خیالیه به کمالات شایسته خود نرسند و آنگاه در وادی عرفان و سیر و سلوک مشی نمایند، باعث می‌شود تا خیال، صور مشوش و غیرمطابق با واقع، اختراع کند و اینجا است که سالک، آنها را مکاشفه و معاینه می‌پندارد (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۳۹). علی‌القاعده همین عقل مهذب و مؤید به نور قرآنی شاخصه فقه

مورد نظر ملاصدراست که شایسته است برای به دست آوردن آن بسیار بیشتر از غور در علوم ظاهر مورد بهره برداری قرار گیرد.

از زمینه های فقه مطلوب در نگاه ملاصدرا، ضرورت رواج علوم و صنایع و هنرها در جامعه است. در چنین جامعه ای است که استعدادها به فعلیت می رسد و فقه به معنی درست خود در زندگی به کار می آید نه آن فقهی که عده ای را در گرداب وسواس طهارات و شکایات گرفتار می کند و عمر پرارزش را در داشتن و به فعلیت رساندن ظرایف هستی هدر می دهد.

ملاصدرا گسترش علم و صنعت و هنر را نوعی مدیریت فقهی اجتماعی می داند که در سایه آن بسیاری از ناهنجاری های اجتماعی فروکش می کند. فقه صدراپی به غایت رسیدن به حکم عملی نیست، بلکه در آن معرفت الله غایت قصوای انسان در زندگی است. علم الهی محور همه علوم است و همه علوم باید رواج داشته باشد. روح فلسفه ملاصدرا، فلسفه فقاہت را با آیه «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» حدید/۲۵ پیوند می دهد (همان: ۱۹۳).

او در جهت دهی فقه چنان جدی است که شبه علما را دشمنان خدا (همان خدایی که شناختش محور همه علوم باید باشد) می داند و آنها را اولیاء طاغوت می شمارد (همان: ۲۱۱).

صدرا در اشراق نهم از شاهد دوم کتاب «شواهد الربوبیه» ظاهر شریعت بدون راه پابی به باطن آن را مانند جسدی بی روح و ساختاری بی هدف و مرغ سرکنده می داند که تعبیر دیگری از گسستن فقه از الهیات و تفقه را بدون محوریت وجود شناسی دنبال کردن است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ص ۳۸۵)

۳- جایگاه فقه در نظام دانشی حکمت متعالیه

موضوع فلسفه عملی، توصیه، هدایت و حکم در نظام فکری ای است که پیوسته با مسائل نظری ارتباط دارد. به نظر ملاصدرا اساساً هدف حکمت، استکمال نفس است. البته استکمال هر دو قوه نفس چه قوه عقل نظری و چه قوه عقل عملی و هدف استکمال نفس، رسیدن به سعادت است (ابن سینا، ۱۹۸۰: ۱۶). در اندیشه ملاصدرا، نه فقط ترکیب حوزه های اولیه در تفکر اسلامی، بلکه ترکیب دیدگاه های مختلف درباره معنای اصطلاح فلسفه و مفهوم آن را می توان یافت.

ملاصدرا در ابتدای کتاب اسفار می نویسد:

«إن الفلسفة استكمال النفس الإنسانية بمعرفة حقایق الموجودات علی ما هی علیها و الحکم بوجودها تحقیقاً»

او بر انفکاک از هوای نفس و تهذیب نفس از آلودگی های مادی و به بیان فیلسوفان، بر تجرد یا تزکیه

اصرار می‌ورزد. در احوالات او آمده که دائم الوضو بوده (صداقت، ۱۳۸۲: ۵۳) و موفق شده هفت بار پیاده به زیارت حج برود.

و البته تفاوت است میان تفقهی از دین که سالک را به حج پیاده می‌کشاند و تفقهی از آن که هدفش تنها بعد نظری حج از لحاظ بررسی متون باشد. در واقع، حکمت عملی در نظام دانایی و معرفتی حکمت متعالیه مکمل و در امتداد حکمت نظری است و هدف اصلی آن استکمال نفس و تقرب و جود به مبدأ عالم است.

۳-۱- فرایند تکوین فقه در حکمت متعالیه با تأکید بر رویکرد فردی

ملاصدرا حکمت عملی را در چارچوب منظومه فکری خود ارزیابی و تحلیل می‌کند. او براساس حرکت جوهری که خود بر اصل تقدم وجود بر ماهیت مبتنی است، حکمت عملی را تدبیر و تلاش انتخابی و عقلانی و مبتنی بر کششهای فطری و طبیعی انسانی می‌داند که برای اصلاح خود و حیات اجتماعی و برای نیل به سعادت و عنایات الهی در پیش گرفته می‌شود. از نظر او انسان کسی است که با اراده و اختیار خود، ماهیت خود و جامعه خود را می‌سازد و با حرکت از نفس جزئی که براساس حسن اختیار و انتخاب فرد انسانی است، برای استکمال فردی و اجتماعی خود گام برمی‌دارد. نفس در این فرایند شدن در هر مرحله، لباس تازه ای می‌پوشد و هیأتی تازه می‌گیرد بدون این که به وحدت مسافر (نفس) لطمه‌ای وارد شود. در واقع مسافر در سراسر این راه یکی است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۱۶۴). استکمال عملی مرهون کسب خصال و صفات پسندیده است به نحوی که صفات به صورت ملکه، یعنی صفت راسخ و ثابت در نفس درآید. از نظر ملاصدرا ملکه اعتدال نفس این است که نفس هیئت استیلائی و برتری خود را نسبت به قهوه شهویه و غضبیه حفظ کند (ملاصدرا، ۱۳۹۰: ۴۹۶).

این استیلائی نفس موجب می‌شود که نفس به بدن میل نکند چراکه بدن، پیوسته نفس را سرگرم خود می‌کند و آن را از شوقی که مختص آن است و از طلب کمالی که برای اوست و از آگاهی به لذت کمال و یا الم نقصان باز می‌دارد (اکبریان، ۱۳۸۶: ۲۸۳). اکثر آدمیان از ادراک چنین لذتی عاجزند و نسبت به آن در حال غفلت و نسیانند. این غفلت و نسیان، سبب اشتغال به بدن است و همین اشتغال به بدن، ذات او را و معشوق او را از یاد او برده و موجب شده که او هم خود را فراموش کند و هم مطلوب خود را.

در این راه نخستین منزل، خداست و عزم عارف است که یا از روی یقین برهانی و یا مبنای اعتقاد ایمانی به چنگ زدن به عروه الوثقی رغبت و شوق پیدا کند و به سوی عالم قدس در حرکت درآید. مرحله بعد ریاضت است که در آن نفس اماره را مطیع نفس مطمئنه می‌کند. پس از مرحله اراده و ریاضت، نوبت به مرحله‌ای می‌رسد که گاهگاهی نوری به او می‌تابد و از نظر محو می‌شود. همین که در مراحل ریاضت

پیشرفت کرد چنین حالتی به سکینه تبدیل می‌شود. در مراتب بعد از این مرحله هم فراتر می‌رود و دیگر امر او متوقف بر خواست او نیست و در این حال از این عالم دروغین و باطل به عالم نور رجوع می‌کند و به مقام قرب می‌رسد و در این مرتبه، باطن او آینه حق نما و محاذی روی حق خواهد بود، نظری به حق دارد و باز نظری به خویشتن خویش. اما کم کم بر اثر کمال نفس از خود غایب می‌شود و تنها جانب حق را مشاهده می‌کند و این همان وصول به حق است.

ملاصدرا معتقد است قوه عملی چهار مرحله دارد: شریعت یا قوانین ادیان الهی که برای هدایت بشر فرستاده شده‌اند، تهذیب نفس از شرور، تنویر نفس با فضائل و علوم روحانی و سرانجام فنای نفس در خدا (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۲۹۵). بدین ترتیب فقه فردی از لوازم نظام الهیاتی صدرا محسوب می‌شود.

۲-۳- فرایند فقه در حکمت متعالیه با تأکید بر رویکرد اجتماعی

در این قسمت ضمن تکمیل بحث سابق (که رویکرد مفید برای فقه فردی و اجتماعی است) به رویکرد اجتماعی فقه در نظر صدرا نیز می‌پردازیم.

از نظر ملاصدرا، بعد از شناخت خدا و عمل در راه او و وصول به کمال و محو در حق تعالی، انسان می‌تواند در ساحت حیات اجتماعی و سیاسی وارد شود و به اصلاح امور بپردازد، زیرا انسان بازگشته از این سفر، شایستگی عنوان خلیفه الهی و رهبری جامعه را پیدا کرده است (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۴۸). او اصلاح جامعه را تنها در صورتی امکان پذیر می‌داند که انسان خود را اصلاح کرده باشد و این امری است که بشر جدید نسبت به آن، کوچکترین علاقه‌ای ندارد.

امروزه انسان می‌خواهد همه چیز را اصلاح کند حتی نوامیس الهی را که خداوند برای اصلاح بشر فرستاده است، لکن اصلاً علاقمند نیست خود را اصلاح کند (اکبری‌ان، ۱۳۸۶: ۴۸۶). ملاصدرا، اصلاح خود و جامعه را تنها منوط به عقل انسان نمی‌داند. او نه تنها حکمت عملی را برای این امر ضروری می‌داند بلکه بر این نکته تأکید می‌کند که انسان به دین نیازمند است. او همواره بر این نکته تأکید می‌ورزد که انبیاء و ائمه (ع) رؤسای قافله‌های نفوس انسانی‌اند و انسان باید خود و جامعه خود را به وسیله دین که از مبدأ کمال سرچشمه می‌گیرد، کامل سازد و اصلاح کند (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۳۶۱ و ۳۶۲).

پیامبر اسلام مانند سایر پیامبران، حامل پیامی بود از متن واقعیت مطلق برای آنچه در انسان جاویدان، مطلق و فناپذیر و ثابت است. از اینرو این پیام همواره تازه و نوین است و در هر عصر، انسان می‌تواند در آن معنا و هدف و آغاز و فرجام حیات خویش را باز یابد. هر چه فلسفه بتواند از تعالیم دینی جاودانه اسلام بهتر برخوردار باشد، بهتر می‌تواند در شرایط فعلی بقا و سعادت جاویدان برای بشریت به ارمغان آورد. از اصول اساسی حکمت عملی ملاصدرا این است که او در مقام تفکیک و جداسازی غیب و شهادت، عقل و

شهوت، دنیا و آخرت، معقول و محسوس و دین و سیاست و فقه و عرفان و حکمت نیست. ملاصدرا قوه عقل و شهوت را چیزهایی نمی‌داند که به نفس افزوده شوند. اینها خود نفسند و به تعبیر عرفانی و باطنی، خود وجودند که در هر مرحله به صورتی در می‌آیند. از نظر ملاصدرا نفس در تمامی این مراحل، البته یک چیز است که گاه به صورت حس در می‌آید، گاه به صورت خیال و گاه به صورت شهوت و گاه به صورت عقل (همان: ۱۳۴). ملاصدرا، برای اثبات این معنا فصلی را تحت عنوان «فیه اشاره جمیله الی اسرار الشریعه و حکمت التکالیف» منعقد می‌کند. او براساس این معنا که انسان حقیقت جمعیه‌ای است که مانند عالم، واحد به وحدت سعی اطلاقی است، به اثبات مطلب می‌پردازد و در نهایت می‌گوید:

«و انظر کیف یرتفع صوره المحسوسات الی صادفها البدن و ادركتها القوی البدنیه الی عالم العقل الإنسانی و كان محسوساً مشاهدأ بالحواس فی عالم الجرم فصار معقولأ غائبأ عن الأبصار مدرکأ بالعبیره و الاعتبار و هكذا فافعل ذالك مقياسأ فی جميع ما وردت به الشرائع الحقه فاحكم اولاً ایمانك محملاً فی حقیقه كل مأمور به أو منهي عنه فیها بما يرجع الی تقویه الجهنه العالیه منك و حفظ جانب الله و اعلاء كلمه الحق و رفض الباطل و الأعراض عن الجنبه السافله و محاربه اعداء الله و اتباع الشیطان داخلأ و خارجأ بالجهدین الأكبر و الأصغر» (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۴۹۴ و ۴۹۵).

طبق این عبارت ملاصدرا صورت معقول و رتبه بالای همه شرایع و فلسفه شریعت و فقه دین در دو اصل اعلاء کلمه حق و رفض باطل در سایه جهاد اکبر مبارزه درونی و جهاد اصغر مبارزه بیرونی است. اصل دیگری که ملاصدرا بر آن تأکید دارد این است که تحقق دین و میل به سعادت اخروی جز از نشئه دنیا نمی‌گذرد:

«إن مقصود الشرایع ... لا یتحصل إلا فی مده من الحیوه الدنیا» (ملاصدرا، ۱۳۸۵: ۱۱۵). او دنیا را در حیات انسانی امری فرد می‌داند (همان). دنیا از نظر سیر انسانی منزلی متصل به آخرت است و لذا راه دین و فقه دین از راه اداره صحیح زندگی فردی و اجتماعی جدا نیست. نشئه دنیا محل اجرای همه شرایع الهی برای نیل به سعادت اخروی است و از باب ضرورت عقلی، تدبیر، سیاست و اصلاح دنیا، خود جزء دین است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۴۲۴ و ۴۳۴). حکمت عملی ملاصدرا، مطابق فطرت اجتماعی انسان است و معیشت انسانی در منظومه فقهی و حکمی صدرایی جز با تمدن و تعاون و اجتماع منظم نمی‌گردد (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ج ۲: ۳۷۷). ملاصدرا تأکید دارد که سیاست انسانی را نباید از سیاست الهی و شریعت منفک کرد، سیاست الهی همان فقه اجتماعی است که انبیاء و ائمه متولیان حقیقی این سیاست هستند (ملاصدرا، ۱۳۸۸: ۳۴۸). مفهوم سیاست انسانی همان تدابیر انتخابی عقلانی از سوی انسانی است که با تکیه بر سیاست الهی برای اصلاح جامعه اتخاذ می‌شود. در فقه سیاسی ملاصدرا حاکمیت خدا

جدا از حاکمیت مردم نیست. حاکمیت خدا و دین او با حاکمیت مردم بر سرنوشت خود منافات ندارد. در واقع این مردم هستند که در اداره امور خود نقش ایفا می کنند. ملاصدرا سیاست را عبارت از حرکت از نفس جزئی که براساس حسن اختیار و انتخاب فردانسانی برای ساختن جامعه خود قیام می کند، می داند (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۴۲۵).

در حکمت متعالیه ارتباط نفس و بدن ارتباطی ذاتی و طبیعی است. هر بدن روحی دارد که صد در صد از آن اوست و در زمینه خود او وجود یافته و دنباله حرکت مادی آن است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸: ۳۸۲). بنابراین فقه که عهده دار سامان دنیای دینی است نه ابزار بلکه عین دین است همچنانکه سیاست عین دیانت است. دین جنبه باطن سیاست و فقه است و سیاست و فقهت بدون شریعت مانند جسدی بدون روح است (ملاصدرا، ۱۳۶۰: ۴۲۴). رهبری جامعه در سیستم صدرایی همان هادی مصالح خلق است (ملاصدرا، ۱۳۸۹: ۲۷۳). چنین انسانی هم پذیرای حق و هم پذیرای خلق است و هم رهبری و ریاست انسانها را در سایه فقه به عهده دارد و هم خلیفه خداوند است (ملاصدرا، ۱۳۸۰: ۸۰۱). اینکه ملاصدرا بحث نبوت و معاد را که کمال مناسبت با حکمت عملی دارد در الهیات مطرح کرده است شاهدی دیگر بر این معناست که او فقه را درون الهیات تعریف می کند و آن را نه تنها فن فهم دین بلکه معرفت به جنبه ظاهری و دنیوی دین برای حصول باطن و غایات سعادت اخروی می داند.

۲-۴- پایسته های روشی فقه در حکمت متعالیه با محوریت اهداف فقه

از نظر صدرا تجسم تفقه در جامعه به افتاء نیست؛ بلکه غایت تفقه، رهبری جامعه (شیخوخت یا در صورت وجود شرایط، امامت و نبوت) است. این معنا معنایی اعم از کشف دستورات شارع است؛ بلکه راهبری و مدیریت جامعه را نیز با هدف رشد اجتماعی در پی دارد. علم لازم این معنا، علم به حقیقت اشیاء است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ص ۲۱). بنابر این فرایند علم در نظام دانشی صدرا با علم وجودی و حضوری تعریف می شود و علم استنباط احکام علمی ابزاری برای رسیدن به این هدف است.

از نظر صدرا ارزش عمل به یاری آن برای اصلاح قلب است و چه بسا در افراد متفاوت باشد مثلاً ممکن است نماز نافله برای کسی بهتر از صدقه باشد و برای دیگری صدقه دادن بهتر باشد چون هر کسی در اصلاح قلبش متفاوت است، بنابراین اعمال شرعیه در جهت علاج امراض قلبی است که معمولاً این امراض برای ما مکشوف نیست (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ص ۸۱ و ص ۸۳). پس در روش تفقهی دین محور علم قلب است.

صدرا فقه واقعی را، فراتر از فقه اصطلاحی دانسته و آن را علم طریق آخرت می داند (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ص ۱۵۹) که در جهت تقویت قوای ناطقه باشد (همان: ص ۱۶۱) علم قلبی که قوام نبوت است، روح

شریعت محسوب می‌شود که باید اساس سیاست نیز باشد (ملاصدرا: ۱۳۸۲: ص ۴۲۴).

بنابراین در چنین نظام علمی است که علم محسوسات (علوم رفتاری فقهی) در ظلّ معقولات و اجزاء در جهت کل سوق پیدا می‌کند و در این صورت است که مسلمان واقعی که هر روز او بهتر از دیروزش است محقق می‌شود (همان: ص ۴۲۵ و ص ۴۲۶)؛ چرا که وقتی سرچشمه علوم قلبی باشد این علوم در معرض موجودی است که دائماً در معرض تجلی و نو به نوشتن است و پویا است. شریعت، لازم ذاتِ خداوند است و باید انسان را به خداوند (همان طور که هست نه آن طور که می‌پنداریم) متصل کند (همان: ص ۶۲۶).

پس ظاهر دین باید متقوم به باطن آن که الهیات وجودی است باشد تا به مقصد برسد و دچار خسران سعی و کوشش بدون هدف یا همان سعی گمراهانه نشود و باطن الهیات وجودی نیز باید همواره به حفظ ظاهر شریعت متلبس باشد تا محفوظ بماند (همان: ص ۴۳۷) صدرا در علوم به تکمیل در دو جهت حق و خلقی انسان یعنی روح و بدن التفات دارد، اما هدف و غایت، جهت حقی و ابزار، جهت خلقی است (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۱: ص ۶). سیره علمی دیگر صدرا در احکام رفتاری تلاش برای یافتن وجه عقلانیت احکام اجتماعی است بر این اساس او به وجوه عقلی مقبولی از برخی احکام شرعی مانند حکمت زکات و حکمت جهاد و حج و نماز می‌پردازد (همان: ص ۸۳۴ و ۸۳۵؛ ملاصدرا، ۱۳۸۱ ص ۶۲۹ و ص ۶۳۰ تا ص ۶۳۶) براساس نظام معرفتی و دانایی صدرا مهمترین فرایض حفظ نفس و متعلقات آن است و بالاترین کبائر آن است که به معرفت قلب و حیات آن و سپس به حیات نفس ضربه بزند (همان: ص ۸۳۶) بر همین اساس است که احکام شریعت یا حافظ وجود است مانند احکام اکل و اموال و ایمان و شهادت و مناکحات و یا دافع تهدیدات وجود است مانند احکام جهاد و حدود (همان: ص ۸۳۹ تا ص ۸۴۲) و آنچه گوهر اصیل است وجود و حفظ آن است. بنابر این روش تفقهی صدرا بر محور اصلاح قلب با علم وجود شناختی و با یاری ابزار عقلانیت و اقتناع و توجه به اولویت هاست و برای رسیدن به این هدف تفقه در دین را با رویکرد شناخت وجود و احکام آن به منظور دسترسی به علم حضوری و قلبی می‌داند و حکمت عملی و فقه را با در نظر گرفتن اولویت های پیش گفته در خدمت این هدف قرار می‌دهد.

۵- تأثیر بینش حکمت متعالیه بر بایسته های فقهی (با تطبیق بر مباحث فقهی حکیم معاصر صدرایی؛ استاد مطهری)

هرچند به نظر می‌رسد اگر فقهای حکیمی چون صدرا می‌توانستند به جایگاه جامع تفقه در دین عینیت گسترده ببخشند، برخی از آسیب های کنونی وجود نداشت یا کمتر بود، با این وجود در سیر

تاریخی فقها- اگر با نگاه تیزبین نظر افکنیم- باز هم بارقه‌های رشد و تمدن‌سازی چنین فقهای قابل رصد است. مثال بارز آن نهضت انقلابی امام خمینی است که هر جا به درستی به آن عمل شد، توانست زمینه های رشد را ایجاد کند. در اینجا شایسته دیدیم به برخی تأثیرات بینش حکمت متعالیه بر بایسته های فقهی به عنوان مکمل بحث پردازیم:

۵- ۱- لزوم واقع گرایی و فکر فلسفی در تفقه در دین

شهید مطهری در این زمینه می‌گوید:

«افراط در مباحثه و شیوع علم اصول در عین این که یک نوع قدرت و هوشیاری در اندیشه طلاب ایجاد می‌کند، یک نقص دارد و آن این است که طرز تفکر طلاب را از واقع بینی در مسائل اجتماعی دور می‌کند و به واسطه این که منطق تعقلی ارسطویی نیز به قدر کافی تحصیل و تدریس نمی‌شود، روش فکری طلاب بیشتر جنبه جدلی و بحثی دارد و این بزرگترین عاملی است که سبب می‌شود طلاب در مسائل اجتماعی واقع بینی نداشته باشند» (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۸۹ و نیز مطهری، ۱۳۸۰: ۱۷۶).

از نظر استاد اگر بنا باشد به واقعیت بی توجه باشیم، تقلید از فقیهان بزرگی چون شیخ طوسی و امثالهم به حکم عقل و عقلا واجب است، چون آنها به عصر صدور نص، بیشتر و دقیق‌تر و عمیق‌تر از متأخران احاطه داشتند. استاد مطهری تأثیر اطلاعات بیرونی دینی و فراقه‌ی و تأثیر محیط زندگی و به تعبیر خود ایشان تأثیر جهان بینی فقیه در اجتهاد و فتوایش را بسیار زیاد می‌داند تا آنجا که فتوای عرب و عجم، دهاتی و شهری بر همین اساس متفاوت می‌شود (مطهری، ۱۳۷۹: ۱۲۱ و ۱۲۲).

ویژگی متأثر از فلسفه وجودی در این جا «واقع گرایی» و لزوم دستگیری از خلق خدا در زمانه ما در این جهت است و این ویژگی در سراسر آثار مطهری به عنوان یک فقیه متأثر از حکمت متعالیه نمایان است چه در مسائل فلسفی و کلامی و اجتماعی و چه در مسائل فقه. به راستی آیا این متفکر شهید نمی‌توانست به جای آثار فقهی همچون حقوق زن، فلسفه حقوق، سیاست و حکومت، اقتصاد و بانکداری، اصلاحات اجتماعی، جنگ و صلح، اجتهاد و... دست به نوشتن حواشی بر مسائل چندین بار گفته شده می‌زد و ذهن خود را مصروف اقوی و احوط ابواب عبادات فردی می‌کرد؟!

۵- ۲- استقلال فکری و صراحت علمی

روال برخی از فقها این چنین بوده که مسائل نه چندان پیچیده و تکراری را با زبان و حکمتی دشوار بیان می‌نموده‌اند به علاوه توجه عملی به سیره و شهرت عملی یا فتوایی نیز عملاً مانع تکان اساسی در فقه آنها بوده است.

استقلال فکری و صراحت علمی از ثمرات سیره علمی حکمت صدرایی است که در رهروان این

مکتب نیز تأثیرگذار بوده است. به عنوان نمونه، علامه مطهری همه آثارش را به هدف حل مشکلات و پاسخگویی به سؤالات عصر ما می‌نوشت (مطهری، ۱۳۷۸: ۱۴). در راستای این هدف موضوعات را خودش انتخاب می‌کرد و از انتقاد دیگران هراس نداشت و از پیدایش شبهات افراد شکاک و منتقد هراسی به خود راه نمی‌داد. چون آنها را موجب روشن شدن حقایق اسلام می‌دانست. استاد حتی به آسیب شناسی روحانیت می‌پرداخت و بارها و بارها از علما انتقاد می‌کرد که چرا به زبان روز موضوعات را مطرح نمی‌کنند و چرا به موضوعات روز نمی‌پردازند. وی اجتهاد را ابتکار می‌دانست و نه تقلید و علی‌هذا اجتهادهای غیرابتکاری را تقلید می‌دانست نه اجتهاد (مطهری، ۱۳۷۹: ۲۴ و ۲۵). در این موارد آموزه‌های حکمت مانند توجه به تفاوت‌ها (کثرات)، لزوم دستگیری از خلق و توجه به نیازهای آن‌ها (سفر چهارم حکمت صدرایی) و صراحت در کلام (به عنوان نمونه در آثار سه اصل و کسر اصنام الجاهلیه صدرای) می‌تواند مؤثر باشد.

۵ - ۳ - مراحل تفقه در دین

استاد مطهری (رحمه الله) تفقه به معنی فقه الاستنباط را مشتمل بر مراحل زیر می‌داند:

۱ - بصیرت در دین ۲ - فهم مدارک ادله و مفاهیم الفاظ دینی یعنی فقه الاستنباط ۳ - شناسایی هدفها و وسایل مورد نظر اسلام و تفکیک آنها ۴ - شناسایی اهم و مهم در میان اهداف و وسایل برای باب تراجم ۵ - آشنایی با فلسفه احکام و سرّ احکام برای درک اهمیت و مهمیت؛ به نظر ایشان در مرحله سوم به بعد کاری صورت نگرفته است در حالی که توجه به این امر موجب اعتلا و غفلت از آن موجب انحطاط مسلمین می‌شود (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۲: ۲۳۵). وی برای مطالعه فقه و حقوق دانستن تطورات فقهی و کلامی اشعری و غیراشعری و تطورات حقوقی در اروپا را لازم می‌داند (همان، ج ۳: ۲۷۲). جایگاه عقل، فلسفه احکام، اصل عدل، مقتضیات زمان، حقوق طبیعی و فطری و احکام ولایی از مبانی جهان بینی استاد در فقه اوست. پر واضح است این رویکرد حاصل تأثر از حکمت متعالیه است که فقه را زیرمجموعه الهیات و بخشی از حکمت عملی می‌داند که ناظر به اهداف عملی قرآن به عنوان منبع هم راستا با عقل و معرفت در همه ابعاد آن است.

۵ - ۴ - مبانی فقهی اثر پذیرفته از فلسفه حکمت متعالیه

یکی از مبانی فقهی استاد مطهری به عنوان فقیه و فیلسوف حکمت متعالیه حقوق طبیعی است. حقوق طبیعی یک ارتباط تکوینی بین حق و ذی حق از نوع رابطه غایی و ارتباط عضوی جهان و ناشی از وحدت عالم است که در طبیعت، وسیله کمال و استکمال قرار داده شده است. در واقع حق طبیعی واجدیت بالقوه

و بالغایه و استعداد قابل در مقابل معطی است (مطهری، ۱۳۶۲: ۲۳۸). بر مبنای نظریه حقوق طبیعی، قانون باید عادلانه باشد و مبنای عدالت حق است. در دنیای غرب از قرن هفدهم به بعد پا به پای نهضت‌های علمی و فلسفی، نهضتی در زمینه مسائل اجتماعی و به نام «حقوق بشر» صورت گرفت. نویسندگان و متفکران قرن هفدهم و هجدهم افکار خویش را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیرقابل سلب بشر با پشتکار قابل تحسینی در میان مردم پخش کردند. ژان ژاک روسو، ولتر و منتسکیو از این گروه متفکرانند (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۲). البته حق در منظر شهید مطهری ریشه فطری الهی دارد و بینش او یک بینش الهیات محور و نه بینش مبنی بر اصالت فرد و اومانیسم و عقل بشری است. شاید بتوان بحث فطرت را مهمترین نظریه استاد مطهری دانست.

استاد مطهری فطرت را امّ المسائل و اصل مادر می‌داند (مطهری، ۱۳۶۹: ۶۳ و نیز مطهری، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۰۵). یکی از کارکردهای فطرت، در تبیین مبانی حقوق جهان شمول و ثابت فطری برای انسان است. فطرت یعنی ویژگی‌هایی در اصل خلقت و آفرینش انسان (فطرت، ۱۹) که غیراکتسابی و تکوینی، آگاهانه و مقدس و غیرمحور، بالقوه، ثابت، جهان شمول و مشترک در همه انسانها و از «ارزشهای انسانی» است که ریشه در نهاد و سرشت انسان دارد (همان: ۳۳، ۳۷ و ۷۱). حق عقل که همان بحث حسن و قبح عقلی است و حقوق طبیعی هم جزو آن است به شدت مورد طرفداری علامه مطهری است. ایشان پیشرفت سریع و فوق‌العاده اسلام را به خاطر اصلاحات اجتماعی و احترام حقوق و عدالت می‌داند نه دستورات اخلاقی. ایشان می‌گوید اسلام منادی عدل، حق، آزادی و مساوات و الغای امتیازات بود. لطمات و خسارات آن هم در ناحیه مسخ همین مسأله بود. عدالت که حفظ حقوق است فوق‌العاده مقدس است (مطهری، ۱۳۷۲: ۶۴ و ۸۰). دانشمندان اسلام با تبیین و توضیح اصل «عدل» پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند. توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت به عنوان امور ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی، اولین بار به وسیله مسلمین عنوان شد. (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۲۴ و ۱۲۵). بحث دیگری که در مسائل فقهی دخیل است اصل غائیت و هدفداری عالم هستی است که مسائلی چون حق حیوانات و محیط زیست به وسیله آن معنی می‌پذیرد. همچنین تنها مجرای تولید مثل انسان ازدواج مرد و زن است پس آنانی که قانون ازدواج مرد با مرد را تصویب می‌کنند خلاف حقوق طبیعی و غایت هستی که هدفداری جهان است صحبت می‌کنند. شهید مطهری بر پایه هدفداری و غائیت هستی و بر مبنای حقوق طبیعی و اصل غائیت فتاوی فقهی را جهت می‌دهد (همان: ۳۵۳).

استاد مطهری براساس اصل عدالت حیل‌های شرعی و حیل‌های ربا را غیر مشروع می‌داند (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۶: ۳۴۷). حق ولایت و زعامت جامعه نیز از اصول دیگری است که استاد مطهری آن

را از بدیهیات فطری می‌داند (همان: ۴۵۳). اما او تأکید می‌کند که ابلاغ فتوا، جانشینی مقام نبوت و رسالت در قسمتی از احکام امت است اما رهبری، جانشینی امت است (مطهری، ۱۳۷۶: ۲۲۸). بنابراین هر صاحب فتوایی نمی‌تواند رهبری جامعه را به عهده بگیرد. براساس ولایت زعیم جامعه که از اصول فطری محسوب می‌شود و در راستای اصل عدالت است؛ استاد مطهری می‌گوید: حاکم شرعی علی‌رغم میل و رضای مالک در مسأله احتکار، می‌تواند آنها را به بازار عرضه کرده و به قیمت عادلانه بفروشد (مطهری، ۱۳۷۶: ۱۲۱). بحث در مقتضیات زمان و ارتباط قوانین ثابت و متغیر نیز از مبانی فقهی مطهری است که ریشه در فکر فلسفی او دارد. استاد مطهری در کسوت یک فیلسوف حکمت متعالیه آنجا که در مسائل فلسفی و کلامی و اجتماعی وارد می‌شود از تفقه در کتاب و سنت بهره می‌گیرد و آنجا که در مسأله فقهی وارد می‌شود، ریشه یابی دقیق اندیشه را پی می‌گیرد و دست مخاطب را به سرچشمه تفکر و ریشه ایجاد آن مسأله فقهی و ارتباط تکوین با تشریح می‌برد.

نتیجه

در این مقاله تأثیر حکمت متعالیه بر تفقه در دین و جهت دهی به فقه در نظام تفکر صدرایی مورد بررسی قرار گرفته که نتایج زیر را در پی دارد:

۱ - منظور از فقه و تفقه در دین در حکمت متعالیه نه معنای مصطلح استخراج احکام فرعی با ادله تفصیلی بلکه معنایی جامع است که لازمه آن بصیرت در دین در سایه فهم عمیق و درست از خدا، انسان و جهان است و از فروعات آن حکمت عملی و فقه مصطلح است.

۲ - از مبانی فقه در حکمت متعالیه وسعت دید بر مبنای آگاهی و علم و دانستن وجوه مختلف متن حکمت قرآن و نیز دشمن شناسی و قوه دافعه قوی (در حد دشمنی) با هوای نفس است.

۳ - در فقه صدرایی، همه علوم رسمی معداتی برای وصال محبوب است و عمل و نظر به هم پیوند می‌خورد چراکه خدا کمال مطلق و کمال امری مطلوب و خواستنی و محبوب است.

۴ - جایگاه تعقل و فلسفه در حکمت صدرایی بر فقه دین تأثیر گذاشته و تفسیری معقول، تمدن ساز و واقع گرا از دین ارائه می‌دهد.

۵ - اهداف فقه که عبارت از خشیت، بصیرت و اقامه قسط است در روشها و نتایج فقه حکما تأثیرگذار بوده و آنرا از فقه فقهای محض متمایز نموده است.

۶ - در نظر ملاصدرا، جمود بر علوم ظاهر و صلاح بی بصیرت می‌تواند منشأ فجایی در جامعه شود که دین به معنای حقیقی کلمه را به مسلخ می‌برد. لذا تفسیر صحیح از دین و فقه جایگاه بس مهمی در

حیات اجتماعی و پیشبرد اهداف اولیاء دین داشته و دارد.

۷- فقه در حکمت متعالیه در ذیل الهیات یعنی شناخت مبدأ و معاد و انسان تعریف شده و به عرصه زندگی کشانده می شود.

۸- از اصول فقهی حکمت متعالیه، ظلم ستیزی، نظارت بر حاکمیت، حق مردم در سرنوشت جامعه با نظارت زعیم واجد شرایط، ضرورت رواج علوم و در یک کلام تمدن سازی به معنای واقعی کلمه در جهت تعالی انسان و جامعه و توسعه و پیشرفت حکمی انسانی می باشد.

۹- فقه در راستای بعد فردی و اجتماعی حکمت عملی نیز تعریف می شود و اسرار شریعت در احکام فردی و اجتماعی در این باره بیشتر هویدا می شود.

۱۰- صورت معقول و رتبه وجودی بالای همه شرایع و فلسفه شریعت و فقه دین در حکمت متعالیه در دو اصل اعلاء کلمه حق و رفض باطل در سایه جهاد اکبر مبارزه با نفس اماره و به انقیاد آوردن آن تحت نفس مطمئنه و نیز جهاد اصغر یعنی مبارزه با ظلم و جور که نوعی کفر محسوب می شود، می باشد.

۱۱- در حکمت متعالیه فقه و عرفان و دنیا و آخرت و نفس و بدن از هم جدایی ندارند.

۱۲- روش تفقه صدرایی با محوریت اصلاح قلب در پرتو شناخت وجود و برقراری ارتباط وجودی با مبدأ هستی و شؤونات آن، عقلانیت و اولویت بندی احکام فقهی با محوریت حقایق وجودی است.

۱۲- اصل فطرت، حقوق طبیعی، غائیت در هستی و اصل عدالت از مبانی تأثیرگذار و فلسفه وجودشناسی در فقه است که نمونه آن در آثار فقهی فیلسوفانی چون علامه مطهری هویدا است.

۱۳- شاکله حکمت متعالیه در تربیت فقیهانی که مصلح اجتماعی بوده و زمینه های حیات الهی را در جامعه ایجاد می کنند وجود دارد؛ مؤید این مطلب فقیه حکمت متعالیه امام خمینی است.

منابع

قرآن کریم

ابن سینا، حسین بن عبدالله، عیون الحکمه، تصحیح عبدالرحمن بدوی، چاپ دوم، بیروت، دارالقلم، ۱۹۸۰.

ابن عربی، محی الدین، شرح فصوص الحکم، به کوشش آشتیانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵.

اسلامی، رضا، مدخل علم فقه، قم، دفتر برنامه ریزی و تدوین متون درسی، ۱۳۸۴.

اکبریان، رضا، حکمت متعالیه و تفکر فلسفی معاصر، تهران، بنیاد حکمت اسلامی، ۱۳۸۶.

امامی جمعه، مهدی، سیر تحول مکتب فلسفی اصفهان از ابن سینا تا ملاصدرا، تهران، حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۱.

- بهاء‌الدین عاملی، الاربعین، ترجمه عقیقی بخشایشی، بی جا، فکر، ۱۳۸۷.
- دیوان شیخ بهائی، به اهتمام سیدجواد معصومی، طوبای محبت، ۱۳۸۷.ب.
- حسن زاده، حسن، دیوان اشعار، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
- رازی، قطب‌الدین، المحاکمه بین شرحی الاشارات، تهران، انتشارات مجلس شورای اسلامی و مرکز اسناد، ۱۳۸۰.
- ربانی، محمد حسن، فقه و فقهای امامیه در گذر زمان، تهران، نشر بین الملل، ۱۳۸۶
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، منیه المرید، تحقیق رضا مختاری، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
- صداقت، علی اکبر، روح و ریحان، قم، الف لام میم، ۱۳۸۲.
- طباطبایی، محمدحسین، نهایه الحکمه، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۸.
- علی دوست، ابوالقاسم، فلسفه فقه، ج ۲، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- گرچی، ابوالقاسم، تاریخ فقه و فقها، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
- مطهری، مرتضی، نظری به نظام اقتصادی اسلام، تهران، صدرا، ۱۳۶۲.
- آشنایی با علوم اسلامی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۲.
- بیست گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۷۲.ب.
- مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، تهران، صدرا، ۱۳۷۶.
- وحی و نبوت، تهران، صدرا، ۱۳۷۶.ب.
- ده گفتار، تهران، صدرا، ۱۳۷۹.
- مشکل اساسی در سازمان روحانیت، تهران، صدرا، ۱۳۸۰.
- یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۲ و ۳، تهران، صدرا، ۱۳۸۰.ب.
- عدل الهی، تهران، صدرا، ۱۳۷۸.
- فطرت، تهران، صدرا، ۱۳۸۸.
- انسان و ایمان، تهران، صدرا، ۱۳۸۹.
- جامعه و تاریخ، ج ۴، تهران، صدرا، ۱۳۹۰.
- نظام حقوق زن در اسلام، تهران، صدرا، ۱۳۹۰.
- تعلیم و تربیت در اسلام، تهران، صدرا، ۱۳۷۹.
- مظفر، محمدرضا، المنطق، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۳۸۰.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، الشواهد الربوبیه، تصحیح آشتیانی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۰.
- رساله سه اصل، تصحیح سیدحسین نصر، تهران، مولی، ۱۳۶۰.ب.

- ، المبدأ و المعاد، تصحیح آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
- ، کسراصنام الجاهلیه، تصحیح و مقدمه محسن جهانگیری، تهران، بنیاد حکمت، ۱۳۸۱.
- ، اسرار الآیات، تهران، حکمت، ۱۳۸۵.
- ، تفسیر القرآن الکریم، سوره اعلی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی، ۱۳۸۸.
- ، اکسیرالعارفین، تهران، بنیاد حکمت، ۱۳۸۹.
- ، الواردات القلیبه، تهران، بنیاد حکمت، ۱۳۸۹ ب.
- ، شرح اصول کافی، ج ۱ و ۲، تهران، بنیاد حکمت، ۱۳۹۰.
- ، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۸، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.
- (۱۳۸۳)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه، ج ۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.